



رئیس جمهوری آمریکا دونالد ترامپ، روز پنجشنبه ۷ دسامبر ۲۰۱۷؛ «بیت المقدس» [اورشلیم] را بعنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت شناخت و وعده او برای انتقال سفارتخانه آمریکا به این شهر، توسط بسیاری از رهبران غربی بعنوان یک نقض بدفرجام [خارج شدن از مسیر] «فرایند صلح» محکوم شد. اگرچه این بیانیه و وعده [ریاست جمهوری آمریکا] بازگشت به مسیر صلح را در آینده دشوارتر خواهد کرد، اما حقیقتاً باید گفت که هیچ فرایند صلحی وجود ندارد تا شکسته شود. اگر در گذشته درباره‌ی تمایل یکطرفه میانجی‌گری آمریکا شک و تردیدی وجود می‌داشت، هم اکنون کاملاً مشخص است که سیاست‌های اجرایی پیش‌روی آمریکا نمی‌تواند دیگر به مثابه‌ی مکانیزم وساطت قابل اطمینان بازشناخته شوند. با این وجود آسیب این بیانیه و وعده [انتقال سفارتخانه] در جایی دیگر واقع شده است.

از سال ۱۹۴۸ به بعد، بازنمایی وضعیت ویژه‌ی بیت المقدس، تنها اصلی بود که از جانب جامعه بین‌المللی -نه فقط در حرف بلکه همچنین در عمل- مورد توافق قرار می‌گرفت. این وضعیت منحصر به فرد [بیت المقدس] را می‌توان با مواضع بین‌المللی درباره غیرقانونی بودن شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین‌های اشغالی یا حقوق سلب‌نشده‌ی آوارگان فلسطینی

برای بازگشت به خانه [سرزمین] مقایسه کرد. در این دو مورد [شهرک‌ها و بازگشت آوارگان] هیچ‌گونه موضعی اخلاقی در عمل دنبال نشده است، اما بیت‌المقدس موضوعی متفاوت است.

بیت‌المقدس در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ در قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل متحد، به‌عنوان یک «مجموعه‌ی متمایز» و یک «شهر محافظت‌شده‌ی بین‌المللی» شناخته شده بود. به دنبال یک سری از قطعنامه‌های سازمان ملل متحد، از جمله قطعنامه‌ی ۱۹۴ در ۱۱ سبتمبر ۱۹۴۸ بود که یک بار دیگر تعهد به موقعیت بین‌المللی شهر مطرح شد. در این میان آمریکا یکی از حامیان قدرتمند این موضع سازمان ملل متحد بود، اما حکومت اسرائیل به گونه‌ای قاطعانه با استقرار ساختن همه نهادهای عمومی [دولت، کِنسِت/پارلمان و دیوان عالی] در بیت‌المقدس، به این موضع واکنش نشان داد و این شهر را بعنوان پایتخت ابدی مردم یهود اعلام کرد.

سازمان ملل متحد این حرکت [اسرائیل] را محکوم کرد و در نتیجه از سال ۱۹۴۹ به بعد هر عضوی از سازمان ملل متحد به سختی به خود جرأت می‌داد که سفارت‌خانه‌اش را در بیت‌المقدس باز کند. این واقعاً یک دستاورد استثنایی بود. از لحظه‌ای که در فوریه ۱۹۴۷، سازمان ملل متحد آینده‌ی فلسطین را تعیین کرد و از زمانی که قیمومت بریتانیا در ماه مه ۱۹۴۸ پایان یافت و همزمان با گسترش اجتماعی بین‌المللی، این سازمان بدون هیچ‌گونه قیدوشرطی هرگونه استدلال اخلاقی صهیونیستی و هر فصلی از روایت یهودیان اسرائیل را پذیرفت.

درحالی‌که ادعای صهیونیستی بر سرزمین و دولت بودن به رسمیت شناخته شده است؛ این استدلال که شهر بیش از ۳۰۰۰ هزار سال یهودی است، به نظر نمی‌رسد حتی کشورهای عضو سازمان ملل متحد که به گونه‌ای سنتی هواخواه دولت اسرائیل هستند را متقاعد کند. مسیحیان و مسلمانان احساس می‌کنند که وابستگی آن‌ها به شهر به همان اندازه نیرومند است که یهودیان ادعا می‌کنند و به‌حق باید گفت که چنین است. سازمان ملل متحد در آن زمان حق فلسطین به شهری که در آن صدها سال زندگی کرده بودند را به رسمیت شناخت، شهری که در آن نخبگان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی فلسطین تحت عنوان «امپراتوری عثمانی» برای چهار قرن پرورده شده بودند. حتی اگر کسی بپذیرد که «قبایل عبری» زمان‌های کهن - که بر اساس گفته‌های کتاب «عهد قدیم» بیشتر از یک پایتخت داشته‌اند - دولت‌ملت اصلی یهودی بوده باشد؛ حکومت آن‌ها بر اورشلیم در ۳۵۰۰ سال گذشته، در مقایسه با دیگر حکومت‌های محلی و خارجی بسیار کوتاه بوده است.

موضع بین‌المللی حقوق فلسطینیان بر بیت‌المقدس را نادیده گرفت؛ فلسطینی‌هایی که تا سال ۱۹۴۸، قبل از اینکه در روز «نکبت» از حومه غربی شهر بیرون رانده شوند، در هر دو طرف [غربی و شرقی] بیت‌المقدس زندگی می‌کردند. چنین بازشناسی‌ای بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اتفاق افتاد.

بلافاصله پس از جنگ، حکومت اسرائیل الحاق رسمی [به زور تصاحب کردن] مناطق شرقیِ اشغال شده‌ی شهر را اعلام کرد. این بیانیه با پاکسازی قومی بخشی از جمعیت فلسطینی‌ها، طرد از سرزمین و پروژه‌های گسترده‌ای از استعمار دنبال شد. پس از سال ۱۹۶۷ اسرائیل همچنان قوانین بین‌المللی، افکار عمومی و علاوه بر آن محکومیت آمریکا از این الحاق‌سازی را به عنوان نقض قوانین بین‌الملل، نادیده انگاشت. اما این اسرائیل را از ادامه‌ی الحاق، سلب سرزمین [از فلسطینی‌ها] و گسترش آنچه که آن‌ها اورشلیم بزرگتر می‌نامیدند - فضایی که امروزه تقریباً شامل یک سوم کرانه باختری می‌شود - باز نداشت. الحاق یکپارچه‌سازانه‌ی صدها هزار فلسطینی به یک منطقه که بطور رسمی می‌تواند بخشی از اسرائیل باشد، از لحاظ تئوریک می‌تواند تعادل جمعیت‌شناختی داخل دولت یهود را تغییر دهد. با این وجود بواسطه انتقال فرآیندهای فلسطینی‌ها از منطقه و یا بیرون راندن جمعیت‌های متراکم در حومه‌ی بیت‌المقدس و تعریف آن‌ها بعنوان بخشی از کرانه باختری، [از این تغییر دموگرافیک در اسرائیل] اجتناب شد.

شکست در فرآیند صلح اسلو، در موضع بین‌المللی هم بر بیت‌المقدس بعنوان پایتخت اسرائیل و هم بر ضرورت تعیین موقعیت نهایی این شهر با توجه به حق فلسطینی‌ها برای داشتن شهر بعنوان پایتخت نیز تغییری ایجاد نمی‌کند. واقعیت‌های ایجاد شده بر روی زمین در نظر گرفتن چنین جایی را بعنوان پایتخت فلسطین مشکل می‌کنند [آمریکایی‌ها و «کمپ صلح» در اسرائیل پیشنهاد کردند که یک روستا در حومه‌ی شرقی شهر ابودیس بعنوان پایتخت فلسطین در نظر گرفته شود]. با این وجود برای فلسطینی‌ها این امید وجود داشت که حقوق آن‌ها به شهر حداقل با ضمانت‌های بین‌المللی - از آنجایی که اقدامات اسرائیل از سال ۱۹۴۸ نقض آشکار حقوق بین‌الملل بود - به رسمیت شناخته شود.

بیانیه‌ی یک رئیس‌جمهور آمریکا که این تخطی‌ها را قانونی می‌کند - چنانچه گویی او یا کشور او بر فراز قوانین بین‌المللی قرار دارند - چندین عواقب و پیامد احتمالی دارد. همانگونه که ذکر شد این می‌تواند، آواز قو از یک حزن طولانی و فصل فاجعه‌آمیز میانجی‌گیری آمریکا در مسئله فلسطین باشد. اما این تجربه به‌خودی خود؛ مشروط به اینکه یک تمایل برای بازاندیشی در مفروضات اساسی آنچه که باید ماهیت اساسی این مذاکرات باشد بیافریند، ممکن است در آینده چیز بدی نباشد. این ماجرا می‌تواند و ممکن است که منتهی به بازنگری ارتباط و اعتبار «راه‌حل دو دولت» شود و تعمق جدی‌تری را به مدل‌های مختلف راه حل یک دولت اختصاص دهد.

مهمتر و ضروری‌تر از همه این‌ها، آخرین حرکت آمریکا یک‌بار دیگر نشان می‌دهد آنچه که واقعا در این زمان از جامعه بین‌المللی، اگر که بخواهد نقش راه‌گشایی در فلسطین و سرتاسر جهان عرب بطور کلی داشته باشد، انتظار می‌رود - آنچه که اکنون ضرورت دارد - این است که دست از تلاش بیهوده‌ی دیگری برای بازگرداندن فرآیند صلح به مسیرش بردارد و در عوض از فشاری نیرومند بر اسرائیل برای ممانعت از محروم کردن فلسطینی‌ها [از سرزمین‌شان] استقبال کند. پیاده‌سازی سیاست‌های روزانه اسرائیل، نه تنها در بیت‌المقدس، کرانه باختری رود اردن و نوار غزه، بلکه همچنین در خود اسرائیل، علت اصلی «انتفاضهٔ سومی» است که در هر لحظه ممکن است منفجر شود: یک قیام که می‌تواند منطقه را به آشوب

بیافکند، درست زمانی که تلاش‌هایی جدی برای التیام زخم‌های باز ناشی از اِشغال‌های خارجی و جنگ‌های داخلی شش سال گذشته در منطقه، صورت می‌پذیرند. بیانیه‌ی ترامپ اگر چه می‌تواند یک بازی باشد که [بواسطه آمریکا] از یک سو شعله‌ور می‌شود، اما همچنین می‌تواند یک درس عبرت [چشم‌گشا] باشد که منتهی به یک رویکرد نوین در نگرستن به فاجعه‌ی قریب‌الوقوع فلسطینی شود.

این متن ترجمه‌ای است از:

-Pappe, Ilan (۲۰۱۷) "Jerusalem and Trump". Verso Book